

سوغات شوم ترامپ

زلزل آینده سیاسی آمریکای ترامپی

بررسی آثار بلندمدت رفتار سیاسی ترامپ

جاناتان کیرشنر^۱ استاد علوم سیاسی و مطالعات بین‌المللی در کالج بوستون و نویسنده کتاب در شرف انتشار «آینده غیر مکتوب آمریکا: واقعی‌گرایی و تردید در سیاست جهانی»، در این مطلب با عنوان «می‌گذرد اما فراموش نمی‌شود»^۲ - که در ۲ ژانویه ۲۰۲۱ در نشریه فارن افرز^۳ منتشر شده است - اعتقاد دارد که ریاست جمهوری ترامپ، نتایج دیرپایی برای قدرت و نفوذ آمریکا در جهان خواهد داشت و در کل، ترامپ و سندرز، کار خاصی به جز عدم پذیرش جامعه بین‌الملل انجام ندادند. با بروز ریاست جمهوری ترامپ و با توجه به بدعملی داخلی که بسیار گسترش یافت، ایالات متحده در حال حاضر، بسیار متفاوت است از آنچه زمانی به نظر می‌رسید. این ادراک جدید و پراهمیت، دوام خواهد یافت و زمانی آثارش هویدا خواهد شد.

1. JONATHAN KIRSHNER
2. Gone But Not Forgotten
3. foreignaffairs

آینده نفوذ آمریکا (در اروپا، آسیا و هر جای دیگری) بستگی به آن دارد که ایالات متحده به آنچه می‌گوید، عمل کند و به دنبال اقدامات سازگار باشد. بایدن قادر به این کار است؛ اما در دنیایی مملو از هرج و مرج، نفوذ آمریکا دستکم بستگی زیادی به چیز دیگری دارد، آن هم اینکه دیگر کشورها، هدف بلندمدت آمریکا را چگونه ارزیابی کنند؟

می‌گذرد اما فراموش نمی‌شود سایه طولانی ترامپ و پایان اعتبار آمریکا

جاناتان کیرشنر، مارس / آوریل ۲۰۲۱
جاناتان کیرشنر استاد علوم سیاسی و مطالعات بین‌المللی در کالج بوستون و نویسنده کتاب در شرف انتشار «آینده غیر مکتوب آمریکا: واقعی‌گرایی و تردید در سیاست جهانی» است.
در نخستین کنفرانس کلاس مقدمه ای بر روابط بین‌الملل، دانشجویان به نوعی از نتایج سیاسی آنارش

و هرج و مرج آگاه می‌شوند. آن‌ها درمی‌یابند که سیاست جهانی یک سیستم خودیاری رسان است؛ یعنی در غیاب اقتدار جهانی برای اجرای قانون، تضمینی وجود ندارد، رفتار دیگری که بدخواه و خطرناک هستند، کنترل شود. کشورها به خاطر بقای خود باید انتظار بدترین‌ها در باره جهان را داشته باشند و بر این اساس، برنامه‌ریزی رفتار کنند؛ مانند اکثر موارد انتزاعی، تعریف IR ۱۰۱ از نتایج هرج و مرج، ساده‌سازی بسیار افراطی موضوع بوده، حال آنکه به‌عنوان ابزار مدل‌سازی غیررسمی سودمند است تا جایی که اثربخش باشد. در دنیای واقعی برای اکثر کشورها، در بیشتر اوقات هنگام تصمیم‌گیری در این باره که از بین چند سیاست خارجی احتمالی کدام یک را اتخاذ کنند، بقا موضوع مورد بحث نیست. ضمناً کشورها با استادی نیست. حالت دفاعی می‌گیرند و درحالی که مایل به اعتماد به دیگران نیستند، از این ترس، فلج می‌شوند که

دوستی مشهود امروزی به دشمن مرگبار فردا بدل شود؛ لیکن مانند اکثر موارد انتزاعی، اساس حقیقی انکارناپذیری نسبت به حکایت آنارشی وجود دارد. سرانجام، دنیای متشکل از کشورها، درواقع سیستمی خودیاری رسان است و کشورها، ضرورتاً باید درباره رفتار آینده مورد انتظار از سوی دیگران حدس هایی بزنند (درباره آنکه احتمالاً چگونه است و طیفی از موارد ممکن و باورپذیر).

دلیل آن، این است که چرا ترامپ عضو کلوب انحصاری یعنی رؤسای جمهور ایالات متحده است. ریاست جمهوری ترامپ، نتایج دیرپایی برای قدرت و نفوذ آمریکا در جهان خواهد داشت. لئوتولستوی هشدار می داد: «هیچ شریطی وجود ندارد که مردی نتواند به آن عادت کند، بخصوص اگر ببیند که از سوی اطرافیانش پذیرفتنی است» و بخصوص برای اکثر آمریکاییان تنگ نظر، آسان است که تلویحاً آنچه را عادی جلوه دهند که رویکردی هنجارشکن نسبت به سیاست خارجی بوده است. هرچند که ممکن است انتقادهایی درباره دستان اغلب به خون آلوده غول های آمریکایی در عرصه جهانی داشته باشید، اما سیاست خارجی ترامپ متفاوت بود؛ کوتاه نظرانه، سوداگرانه، تغییرپذیر، غیرقابل اعتماد، بی نزاکت، شخصی نگرانه و عمیقاً متعصبانه از نظر فصاحت بیان، مشرب و مرام.

برخی این دگرگونی را تحسین کردند اما اکثر کارشناسان سیاست خارجی، عمل گرایان و متخصصان، عمیقاً متأسف اند و در بسیاری موارد، شرمسارند از آنچه گذشته است. تا حد زیادی احتمال نمی رود که هیچ رئیس جمهوری در آینده، «نامه های زیبا» ارسال کند یا «عشق» خود در مورد رهبر کره شمالی، کیم جونگ اون را بیان نماید؛ اما این رهایی ملموس، حتماً آمیخته به این حقیقت دلسردکننده است که ریشه در اندیشه آنارشی و هرج و مرج دارد. درواقع، جهان نمی تواند ریاست جمهوری ترامپ را نادیده بگیرد (رفتاری را که اعضای کنگره آمریکا در هفته های آخر ریاست جمهوری ترامپ نشان دادند نیز نمی توان نادیده گرفت، یعنی رأی گیری فرصت طلبانه برای ابطال انتخابات و کمک به خشونت و تحریک در کنگره). از این پس کشورهای جهان باید منافع و توقعات خود را با توجه به این موضوع بسنجند که حاکمیت ترامپ، نمونه ای است که نظام سیاسی ایالات متحده واقعاً می تواند تولید کند. چنین ارزیابی مجددی به سود ایالات متحده نیز نخواهد بود. به مدت ۷۵ سال، فرض کلی بر آن بود که ایالات متحده به روابط و نهادهایی متعهد است که به وجود آورده و هنجارهایی که بنانهاد، دنیا را به طریقی شکل داده اند که منافع آمریکا در آن برتری دارد. اگر

هر چه بیشتر نتیجه گیری شود که این موضوع سست و خودمدارانه است، دنیا به مکانی خطرناک تر و کمتر خوشایند برای ایالات متحده، بدل خواهد شد.

قدرت و هدف

یک کشور با ارزیابی دو عامل از سایر کشورها، رفتار خاصی در سیاست خارجی را انتظار دارد؛ قدرت و هدف. درک اولی آسان به نظرمی رسد، هرچند که اغلب چنین نیست (در سال ۱۹۳۹ به نظرمی رسید که فرانسه، ارتش نیرومندی دارد و اتحاد جماهیر شوروی به مدت نیم قرن، ابرقدرت تلقی می شد اما هر دو کشور، ناگهان و به گونه غیرقابل انتظاری تحت فشار، دچار فروپاشی گردید). سنجش دومی یعنی هدف، عملاً مستلزم حدسیات بیشتری است. اما از اولی حتی مهم تر است. آیا یک کشور دوست است یا دشمن و در هر دو صورت، به چه مدت این گونه است؟ آیا دنیای یک کشور، پیوندهای آن بوده یا تعهداتش سست و اعلامیه های رسمی اش کم اعتبار و درواقع، ژستی فرصت طلبانه است؟ سرانجام آنکه این ها پرسش از اعتماد و اطمینان است که باید مورد قضاوت قرار گیرد. ضمناً چه خوب یا چه بد، مشارکت با کشوری آسان تر است که سمت و سوی سیاست خارجی آن، ریشه در هدفی داشته باشد که در طول زمان، به گونه معقولی استوار باشد.

در حال حاضر، برای شرکای ایالات متحده در آسیا، اروپا و خاورمیانه، باید اولویت‌های واشنگتن در عرصه جهانی را مورد بررسی قرار داد و هر نوع نتیجه‌گیری باید به جای اعتماد، بر شایستگی متکی باشد. ضمناً چیزی وجود ندارد که جو بایدن و تیم متخصصان او نتوانند آن را متوقف کنند. از اکنون به بعد، تمام کشورها در همه جا، باید موضع خود درباره ایالات متحده را روشن کنند، یعنی درباره آنچه بیش از دشمنی‌ها، اتحادها را تضعیف می‌کند. هر وعده‌ای که داده شود و بهترین رفتارهایی که طی چند سال بعد به دنبال داشته باشد، تجدید حیاتی برای برتری آمریکا خواهد بود. این امکان، ناگزیر نتیجه‌گیری دیگر کشورها درباره رابطه با ایالات متحده را شکل خواهد داد، حتی اگر رهبر جهانی یورش برد که با رئیس جمهور جدید آمریکا دست دهد و دستش را به شدت بفشارد.

بنابراین حتی با انتخاب بایدن که انترناسیونالیست لیبرال میانه‌رو و سنتی است و از همان سیاست خارجی اساسی هر رئیس جمهور آمریکا طی نه دهه تبعیت می‌کند، اکنون کشورها باید از دورنمای سیاست خارجی تنگ‌نظرانه، بی‌قیدوبند و سست ایالات متحده مصون باشند. گذشته از همه، آناژنی نیازمند آن است که کشورها

جهان را همان‌گونه که هست، ببینند، نه آن‌گونه که می‌خواهند باشد. ضمناً علائم هشداردهنده مبنی بر آنکه ایالات متحده شاید کشوری نباشد که زمانی بود، بیش از این نمی‌تواند خودنمایی کند. اگرچه حاشیه پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ آمریکا، بسیار زیاد بود (دو کاندید با هفت میلیون اختلاف رأی، ۵/۴ درصد حاشیه در آرای عمومی و ۷۴ رأی الکترال)، سبب چشم‌پوشی قطعی ترامپ نشد. در سال ۲۰۱۶، برخی معتقد بودند که انتخاب ترامپ، از روی شانس بود. این موضوع همیشه در مورد گذشته مطرح است. گذشته از همه، آن انتخابات فقط منوط به ۸۰۰۰۰ رأی بود که در سه ایالت گسترش داشت. حتی با این وجود، جدای از خصوصیات جغرافیایی به لحاظ تاریخی مشروط میشیگان (بالای پنسیلوانیا) و فلوریدا، اکنون آن ایالت‌ها باید دلسرد شده باشند. کاندید دموکرات، هیلاری کلینتون که با حاشیه زیادی از صحنه کنار رفت در برخی حوزه‌های کلیدی با ظن و گمان مواجه بود.

انتخابات ۲۰۲۰ به این افسانه تسلی بخش پایان بخشید که انتخاب ترامپ، اتفاقی بوده است. ترامپ نماد ایالات متحده یا دستکم بخش بزرگی از آن است. بسیاری از آمریکاییان با این ضعف ناشی از احساسات موافق نیستند، لیکن دیگر کشورها تعصبی نسبت به

ویژگی ملی ایدئال ایالات متحده ندارند. ترامپ، عهده‌دار ده‌ها رسوایی اخلاقی، لغزش رویه فاحش و بی‌ملاحظگی‌های شگفت‌آوری بوده است که بیشترشان به کار سیاسی هر شخصیت سیاسی دیگری در نیم قرن گذشته خاتمه داد. لگدمال کردن هنجارها، رکوردی از او برای جامعه آمریکا بر جای گذاشت. نالایقی ترساننده در اداره بحران مهم قرن در رابطه با سلامت عمومی، ترامپ را از صحنه سیاسی راند (تصور کنید برای جیمی کارتر چه رخ داد، آن مرد نجیبی که با شوک نفت و بحران گروگان‌گیری توسط ایران روبرو گردید). ترامپ از نظر شخصیتی یک پاندمی را که بیش از دو بیست و پنجاه هزار نفر را کشت در دسر شخصی تلقی می‌نمود که منحصرماً می‌بایست برای کسب مزیت سیاسی کنترل شود. با این وجود، ۷۴ میلیون نفر به او رأی دادند؛ ۹ میلیون بیش از آنکه در سال ۲۰۱۶ اتفاق افتاد و این، بیشترین رأیی بود که برای کاندید ریاست جمهوری آمریکا گرفته شد، به استثنای بایدن که ۸۱ میلیون رأی به دست آورد.

کسی نمی‌تواند تصویری از طرز حکومت آمریکایی و سیاست خارجی آینده این کشور ارائه دهد، بدون آنکه نقش عمده ترامپسم را با یا بدون وجود ترامپ در دفتر کارش نادیده بگیرد. آمریکایی‌ها با نگاهی به چهار سال بعد، باید منتظر آن

اوضاع بدتر می شود

وجود حکومت بایدن حاکی از آن است که مرکز ثقل سیاسی در ایالات متحده از انترناسیونالیسمی که شاخصه ۷۵ سال پیش از ترامپ بود و ریشه‌ای طولانی در تاریخ آمریکا دارد، به سوی چیزی نزدیک تر به انزواطلبی در حرکت است. در ارزیابی مسیر آینده سیاست خارجی آمریکا، ناظران خارجی باید هرگونه سیاست خارجی را مورد ارزیابی قرار دهند. حتی با وجود ترامپ در خارج از دفتر ریاست جمهوری، حزب جمهوری خواه احتمالاً متمایل به آن خواهد شد که از ترامپسِم فاصله بگیرد، با توجه به آنکه به چه میزان، مقامات منتخب در این ترس بسر برند که ترامپ، توجه و وفاداری خود را از کسانی دریغ کند که از او انتقاد می کنند. احتمالاً حزب از نظر نگرشش نسبت به بقیه جهان ناسیونالیست و بومی گرا، باقی خواهد ماند. سیاست خارجی حزب دمکرات، حتی اگر آن ها کمتر هم بدخواه باشند اعتماد مجدد چندانی ایجاد نخواهد کرد. می توان انتظار داشت که بایدن عرصه را با تیم سیاست خارجی انگیزه بخش خود درنوردد و این خاطر اطمینان بخش وجود دارد که ایالات متحده همانند یک قدرت بزرگ و مسئول رفتار کند، یعنی کشوری که با جهان در تعامل است، به قوانین احترام می گذارد

سناتور برنی سندرز از ورموت که احتمال برنده شدن او بسیار زیاد و سوسیالیست مسنی از یک ایالت کوچک بود و به قاپیدن جایزه از دستگاه سیاسی قدرتمند بسیار نزدیک شده بود، توسط دستگاه حزب، کاملاً عقب رانده شد. در کل، ترامپ و سندرز چه کاری انجام دادند؟ تقریباً هیچ کاری؛ به جز عدم پذیرش جامعه بین الملل. کمپین سال ۲۰۱۶ آشکار کرد که پیمان بین المللی پسا جنگ دوحزبی که دهه ها شکاف درونش قابل رؤیت و رو به رشد بود، اکنون از هم پاشیده است. حادثه مؤثری که پایان انترناسیونالیسم آمریکایی را شکل می داد، مشارکتی فراتر از حوزه پاسیفیک، از جمله ایالات متحده بود. این پیمان بر محور حاکمیت او با ما تا آسیا شکل گرفت. کلینتون، به عنوان وزیر کشور، مذاکرات دشواری را هماهنگ کرده بود که آن پیمان را به وجود آورد و ندای «استاندارد جهانی در توافقات جهانی برای گشایش تجارت آزاد، شفاف و منصفانه» را سرداد. البته در نبرد منظم برای نامزدی دموکراتیک، مجبور به رد TPP گردید که بسیاری در حزبش، با ملاحظه با آن برخورد کردند. در واقع فقط در حمایت قوی جمهوری خواهان در دو مجلس از این پیمان، تقدیر قانونی به عمل آمد. ترامپ از قول و قرارهایش در نخستین حضورش در دفتر، سرباز زد.

باشند که انتخابات بعدی ریاست جمهوری ایالات متحده، همه چیز را کاملاً عوض کند که این، نشانه منافع و نفوذ آمریکا در سیاست جهانی نیست. به گفته مارک لئونارد، مدیر شورای روابط خارجی اروپا: «اگر بدانی هر کاری که انجام بدهی حداکثر تا انتخابات بعدی دوام خواهد داشت، با همه چیز به گونه ای مشروط برخورد می کنی». در واقع، داستان انتخابات سال ۲۰۱۶ فقط در مورد پیروزی ترامپ بر کلینتون نبود. از دیدگاه دیگر کشورهایی که می کوشند آینده سیاست خارجی آمریکا را پیش بینی کنند، آنچه در آن ابتدای سال رخ داد، برایشان آموزنده و چه بسا دلسر دکننده است. در اعتراض GOP، تجارت پیشه خونسرد و لافزن با آوازه شهرت پرسش برانگیز، با اینکه فقط یک عضو اتفافی حزب است، با بی اعتبار کردن قهرمان های حزب و پایمال کردن باورهای سیاست محوری بلند مدت درباره تعهدات جهانی، جاده صاف کن عرصه ای قوی برای رقبای مسلم می گردد. به دلیل آنکه این تحول حیرت انگیز و غیرمنتظره در حزب جمهوری خواه رخ داد، نمی توان آن را به نقایص احتمالی کلینتون یا زیاده خواهی لیبرال در جنگ های فرهنگی و توجهات مطرح شده پس از شوک انتخابات عمومی نسبت داد. همچنین، داستان مشابهی در روند نامزدی حزب دموکرات مشاهده می شود؛

و هنجارها را رعایت می کند؛ اما این، حکم محدودی است. بایدن که بیشتر بر اساس پلتفرم «هر که باشد بهتر از ترامپ است»، انتخاب شد، از اندک سرمایه سیاسی ارزشمند برخوردار است و احتمال نمی رود که آن را با هدف جنگ برای اولویت های سیاست خارجی خود صرف کند. دمکرات ها که حول وحشت از ریاست جمهوری ترامپ متحد شده اند، اولویت های دیگری نیز دارند. شکاف هایی در حزب قابل مشاهده است که اغلب در مسیرهای نسلی و بین میانه روها و جناح های متمایل به چپ موجود است. ضمناً اجزای معتدل آن، گرچه نه بومی گرا و نه ناسیونالیست بوده، ممکن است کنجکاو جهانی گرای محتاط و حتی انزواطلب توصیف گردد. کشمکش در حزب دمکرات در اثر بالا بودن سن بایدن (۷۸) در زمان شروع به کارش، تشدید خواهد شد. با وجود آنکه خود بایدن مکرراً بیان کرده که توانایی او برای ریاست جمهوری انتقالی، بسیار خوب است، دور از انتظار نیست که اطرافیان دمکرات او به سرعت بر سر رهبری حزب، به نبرد بر خواهند خواست؛ بنابراین پیش بینی رفتار ایالات متحده، مستلزم نگاهی به پایین دست و نتایج سیاسی چهار سال آینده خواهد بود. بدتر از همه این است که ارزیابان خارجی ایالات متحده، باید این امکان را مدنظر قرار دهند

که به زودی این کشور، بیرون از گود بازی قدرت بزرگ خواهد بود. این کشور اقتصاد بزرگی را به نمایش می گذارد و به پرابهت ترین ارزش جهان فرمان می راند؛ اما همان طور که در تیم های ورزشی بیان می شود، آن ها روی کاغذ، بازی نمی کنند و دلایلی وجود دارد که پرسیم آیا واشنگتن این اقتدار را دارد که همانند یک نقش آفرین هدفمند در عرصه جهانی ایفای نقش کند و منافع بلندمدتش را دنبال نماید یا خیر؟ مشکل این نیست که فقط با سیاستی که دیگر در لب آب متوقف نمی شود، سیاست خارجی آمریکا بتواند به گونه غیر قابل پیش بینی از حاکمیتی به حاکمیت دیگر، تغییر جهت دهد. مشکل آن است که خود ایالات متحده بر روی آب است. این کشور وارد موقعیتی شده است که فقط می تواند عصری خردی تلقی گردد، آن هم با جمعیت عظیمش که پذیرای نظریه های خودشیفتگی توطئه هستند. امروز ایالات متحده مانند آتن در سال های آخر جنگ های شبه جزیره ای یونان یا فرانسه در دهه ۱۹۳۰ به نظر می رسد؛ یعنی دموکراسی که زمانی قدرتمند بود، اکنون آسیب پذیر و از رده خارج شده است. فرانسه که به وضعیت صلح جویانه نزول کرده است، به زودی نشان خواهد داد که کشوری با تعارضات اجتماعی و محلی، آن کشوری نیست که احتمالاً قادر به شرکت در سیاست

خارجی اثربخش، قابل پیش بینی یا قابل اطمینان باشد.

چک های سفید دیگر خیر

سناریوی ویران شهری، احتمالاً دیگر عملی نمی شود زیرا نمی تواند محتمل ترین آینده آمریکا باشد؛ اما منطقی آنارشی مستلزم آن است که تمام کشورها، دستکم قطبیت ایالات متحده و بدعملی داخلی آن را تقویت کنند، به دلالت های این سناریو بیندیشند که در آن، تمام شروط منتفی است و دنیایی را تصور کنند که در آن، واشنگتن به خاطر تمام قدرت خامش به سیاست جهانی کمتر مربوط است. این چشم انداز، ارزیابی مجدد رفتار ایالات متحده را فرامی خواند. برخی از تجدید نظرهای محتمل از دیدگاه ایالات متحده، بی خطر و حتی سودمند خواهد بود. از جنبه مثبت قضیه، سرانجام کشورهای خاورمیانه، شروع می کنند به تصور کردن زندگی بدون تعهدات ارتش قوی آمریکا در منطقه. در سال ۱۹۹۰، قابل درک بود که متحدان ایالات متحده، از جنگ به رهبری او برای آزادی کویت از اشغال عراق استقبال کردند. هرچند آن حمله بررسی نشده بود، عراق احتمالاً به سلطه سیاسی بر مخازن نفتی وسیع کل منطقه خلیج فارس دست می یافت؛ بنابراین، در غیاب رقیب نظامی همتا یا تهدید امنیتی تنش زا،

ایالات متحده موضع خود را در آنجا، برای دفع آن تهاجم تثبیت نمود. در طی سه دهه، این مداخله تغییر زیادی کرده است. در حال حاضر، ایالات متحده بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت و گاز طبیعی در جهان است. چین نیز بزرگ‌ترین بازار صادرات برای عراق، کویت و عربستان سعودی است و در هر صورت با وجود تغییر اقلیم، ایالات متحده باید مصرف سوخت فسیلی را کاهش دهد نه آنکه تقویتش نماید. اگر کسی سیاست خارجی امروز آمریکا را طراحی می‌کرد، به سختی می‌توانست تعهد امنیتی آمریکا در خلیج فارس را توجیه نماید. رابطه آمریکا با عربستان سعودی، همیشه یک اتحاد آسان بوده است تا رابطه‌ای عمیقاً ریشه‌دار. این موضوع، به خصوص در عصر ترامپ مشهود است که رابطه مشکوک شاهزاده با شاهزاده میان داماد رئیس‌جمهور، جک کوشنر و محمد بن سلمان، ولیعهد سعودی را نمایان کرد؛ اما باید دانست که پیوندهای شخصی زودگذر هستند. آن‌ها عامل سکوت دستگاه حاکمیت ترامپ در قتل مقاله‌نویس واشنگتن‌پست، جمال خاشقچی هستند که بقولی دستورش توسط خود ولیعهد صادر شد و از کابوس بشریت که جنگ سعودی در یمن است، تأیید ضمنی به عمل می‌آورند. برخلاف آن، بایدن به عنوان یک کاندیدا گفت که اگر انتخاب شود، «دیگر عربستان سعودی از

چک سفید پرخطر برخوردار نخواهد بود». همیشه امکان دارد که لفاظی انتخاباتی در برابر واقعیت‌های سیاست و قدرت، رنگ ببازد اما عربستان سعودی و امپراتوری‌های حول خلیج فارس، در ارزیابی امنیت ملی خود در سال‌های پیش رو، انتخاب دیگری ندارند غیر از آنکه دستکم انتظار کناره‌گیری قدرت آمریکا از منطقه را داشته باشند. اسرائیل باید با نتایج مشابهی روبرو شود؛ در طول ریاست جمهوری اوباما و پس از آن، نخست‌وزیر اسرائیل بنجامین نتانیاهاو، تصمیم بنیادینی اتخاذ نمود که بجای یک کشور با یک تیم سیاست خارجی رابطه سیاسی برقرار نماید و این، تصمیمی نادر و در تاریخ دیپلماسی توأم با ریسک بود. در اثر دست‌به‌عصا بودن باراک اوباما در کار با جمهوری خواهان کنگره و پس از آن به خاطر پذیرش ترامپ، نتانیاهاو واکن استراتژیک خود را به کمک آن رئیس‌جمهور آمریکا هل داد که نمی‌توانست ببیند در گذشته مزیت‌های سیاسی داخلی، حاصل سیاست خاورمیانه‌ای است. ترامپ با کشیدن چک سفید، مورد سیاسی دیگری را جبران نمود، یعنی به رسمیت شناختن اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل، منع انتقاد از هرگونه خطای آن کشور (و رها کردن این فکر که ایالات متحده می‌تواند صادق‌ترین واسطه در مذاکرات صلح با فلسطینی‌ها باشد) و اساساً تطمیع برخی کشورهای برای

عادی‌سازی رابطه دیپلماتیکشان با اسرائیل (همه بدون دریافت چیزی در برگشت از دیدگاه منافع ملی آمریکا). باید دید که آیا روابط دو جانبه اسرائیل و ایالات متحده، دچار آسیب نخواهد شد؟ حال که دیپلماسی ایالات متحده در خاورمیانه از دست گروه کوچک مشاوران خاورمیانه‌ای ترامپ، خارج شده است.

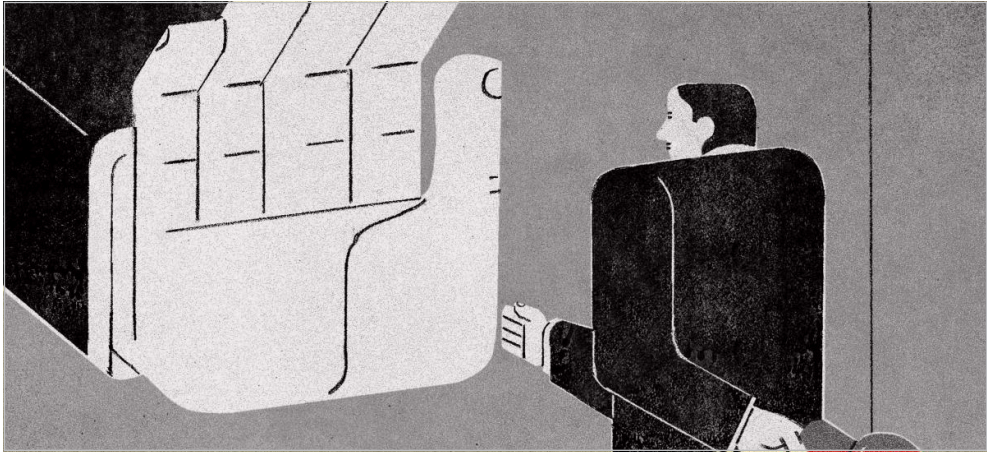
پس از آمریکا

اگر آگاهی‌های پساترامپ ایالات متحده در خاورمیانه، اخبار خوبی برای منافع و قدرت آمریکا باشد، همین موضوع را نمی‌توان برای بازاندیشی بیان نمود که در مابقی جهان، رخ خواهد داد. در ضمن، برخلاف منطقه خلیج فارس، خاورمیانه و به‌طور کلی اروپا و آسیا، ایالات متحده دارای منافع سیاسی، اقتصادی و ژئواستراتژیک است، در واقع، این یک قرن است که وجود دارد. آنچه در اروپا و شرق آسیا رخ می‌دهد، از جمله مراکز فعالیت اقتصادی حیاتی در جهان هستند که برای آمریکا اهمیت دارد. کاهش اشتغال و تعهد نسبت به شرکا در این مناطق، فرصت‌هایی را برای دیگران خلق خواهد کرد؛ یعنی بازیگرانی که بی تفاوت یا حتی مخالف خواهند بود نسبت به آنچه آمریکا در جهان می‌خواهد. این چالش‌ها اعتماد مجدد را دشوار می‌سازد. بایدن قطعاً (و عاقلانه) تعهد آمریکا به ناتو را ثابت خواهد کرد. با وجود

دمدمی مزاجی ترامپ، کلاً در مورد اتحادهای دموکراتیک و مشارکت در آنچه تصور می‌کند، تشکیلات بی‌حاصلی است، احتمال ندارد که این اتحاد با حاکمیت مجدد ترامپ باقی بماند. آیا این اتحاد تا سال ۲۰۲۵ باقی خواهد ماند؟ دلایلی برای تردید در این مورد وجود دارد. در سال ۱۹۹۳، پژوهشگر روابط بین‌المللی واقع‌گرایانه، کنت والتز، معتقد بود که با وجود اتحاد جماهیر شوروی که اکنون دیگر نیست سودمندی ناتویبیشتر دوام می‌یافت و او پیش‌بینی نمود: «روزهای ناتو را نتوان شمرد، اما سال هایش را آری». البته دهه‌ها از عمر این اتحاد می‌گذرد. چیزی که والتز فراموشش کرد، آن بود که ناتو همیشه بیش از یک اتحاد نظامی صرف بوده است. ناتو اجتماع امنیتی وسیع تراز کشورهای همفکر و نیروهای پایدارکننده در قاره‌ای بوده که به لحاظ تاریخی، مستعد جنگ است. همچنین، این اتحاد آنچه را پیش برده است که دیگر پژوهشگر واقع‌گرا یعنی آرنولد ولفرز، آن را «اهداف قلمرو» خواند؛ اقداماتی که طراحی شد برای آنکه محیط بین‌المللی صلح‌آمیزتر گردد. ناتو دستیابی به این اهداف را با هزینه بسیار اندکی مدیریت می‌کند، آن هم با در نظر گرفتن آنکه همیشه احتمال نمی‌رود که ایالات متحده از هزینه کلی خود برای دفاع بکاهد، بنابراین پول ذخیره می‌کند، اگر از ناتو کنار رود.

اما در حال حاضر، موجودیت ناتو در هر دو سوی آتلانتیک، با تهدید روبرو است. در اروپا، لغزش به عقب طرفداران استبداد در مجارستان، لهستان و ترکیه، اندیشه اتحاد تحت عنوان اجتماع امنیت همفکران را به خطر می‌اندازد؛ این اندیشه بود که سبب شد، اسپانیا در سال ۱۹۸۲ پس از انتقال دموکراسی، به اتحادیه ملحق شود. ناتو که شامل اعضای طرفدار استبداد می‌شود، از درون خواهد پوسید. همچنین، در ایالات متحده، شک‌گرایی رو به رشد انترناسیونالیسم، به معنی آن است که این کشور، دیگر منافعی در پیگیری اهداف محیطی ندارد. واشنگتن صرفاً سنگ خود را به سینه می‌زند. اروپا مجبور می‌شود به این نظریه رو آورد که اتحادیه، نیرویی برای تعارف و تداوم است؛ اما دلالت‌های رهایی‌بخش آمریکایی به فراسوی این قاره خواهد رفت. این امر، می‌تواند نشانه دنیای پسا آمریکا نیز باشد که تاریک‌تر و مستبدتر شده و کمتر به رفع چالش‌های جمعی قادر است. منطقه‌ای در جهان وجود ندارد که در آنجا، در این باره تجدیدنظر کرده باشد که ایالات متحده با اهمیت تراز آسیا است. بسیاری از ناظران با دورنمای جنگ ویرانگر میان چین و آمریکا موافق نیستند، همان‌طور که پکن، نظر به آنچه دارد که معتقد است، به‌عنوان قدرت مسلط در منطقه، حق مشروع او است. ظهور قدرت‌های بزرگ با آمال تجدیدنظرطلبانه،

چیز تازه‌ای نیست و معمولاً بی‌ثبات‌کننده است، به طوری که آن‌ها همواره جانب احتیاط را در نظر دارند. باید گفت که آینده آسیا بیشتر از رویارویی‌های نظامی در اثر نتایج سیاسی، رقم خواهد خورد. بازیگران منطقه‌ای درباره‌ی اوضاع بین‌المللی آینده و اعتبار آمریکا، به تخمین‌هایی دست خواهند یافت. ارزیابی ژئوپلیتیکی اساسی که قدرت‌های منطقه‌ای به عمل خواهند آورد، چنین نیست که آیا ایالات متحده برنده جنگ علیه چین است یا خیر؛ بلکه این است که آیا ایالات متحده در آن دخالت خواهد داشت یا خیر؟ آیا واشنگتن تعهدات خود با متحدانش را حفظ خواهد کرد؟ آیا التزام سیاسی کافی و ظرفیت نظامی معتبر نشان خواهد داد تا به قدرت منطقه‌ای اطمینان دهد که تعادل را در برابر چین حفظ کند؟ اگر کشورها دریابند که آمریکا نمی‌تواند یا بی‌تفاوت است، تصمیم می‌گیرند که راهی ندارند جز آنکه، با وجود قدرت فشار آور چین، به او رو کنند. اگر آشکار شود که قدرت و نفوذ چین با زرسی نشده، نادیده گرفته شده است، کشورهای منطقه به طور روزافزونی به بیش‌تر تقاضاهای چین در مناقشه‌های دو جانبه، تن در می‌دهند و تمکین بیشتری از ترجیحاتش خواهند نمود. اوضاع در آسیا، به روشنی در حال تغییر است. واشنگتن پیمان تجارت مهم خود یعنی TPP را انکار نمود



گسترش یافت - ایالات متحده اکنون بسیار متفاوت است از آنچه زمانی به نظر می‌رسید. این ادراک جدید و پراهمیت، دوام خواهد یافت و زمانی نیز آثار آن، هویدا خواهد شد. دومین دوره ترامپ، آسیب جبران‌ناپذیری به آمریکا به عنوان بازیگری در سیاست جهانی وارد می‌کند؛ اما حتی با وجود شکست ترامپ، بقیه دنیا نمی‌تواند زخم‌های عمیق و ناخوشایند این کشورها را نادیده بگیرد. این زخم‌ها، به این زودی‌ها بهبودی نخواهد یافت.

منبع:

این مقاله ترجمه است از مقاله‌ای که در آدرس ذیل قابل دسترسی است:

<https://www.foreignaffairs.com/articles/untied-states/2021-01-29/trump-gone-not-forgotten>

آمریکایی را در کشور بیگانه مستقر می‌دید. اکنون، چین بزرگ‌ترین بازار صادرات کره جنوبی است و کره جنوبی، تقریباً دو برابر آمریکا به این کشور کالا می‌فروشد. اگر سنول ببیند که رئیس‌جمهور آینده آمریکا رشته اتحاد آمریکا با کره جنوبی را قطع می‌کند، به گونه روزافزونی در حیطه نفوذ چین، قرار خواهد گرفت.

زخم‌خورده از زندگی

آینده نفوذ آمریکا (در اروپا، آسیا و هر جای دیگری) بستگی به آن دارد که ایالات متحده به آنچه می‌گوید، عمل کند و به دنبال اقدامات سازگار باشد. بایدن قادر به این کار است؛ اما در دنیایی مملو از هرج و مرج، نفوذ آمریکا دستکم بستگی زیادی به چیز دیگری دارد، آن هم اینکه دیگر کشورها هدف بلندمدت آمریکا را چگونه ارزیابی کنند. با بروز ریاست جمهوری ترامپ و با توجه به بدعملی داخلی - که بسیار

و TPP که شامل ایالات متحده می‌شود، احتمالاً برگشت‌پذیر نیست. همان‌طور که پیمان‌های تجارت بین‌المللی تقریباً عامل نوروبخشی است و شاید حتی تستی برای حوزه انتخاباتی قدرتمند در هر دو حزب باشد، احتمال نمی‌رود که تلاش برای دمیدن حیات به TPP با الحاق به پیمان جانشین آن موفقیت‌آمیز باشد. برعکس، چین توفیق را برگزیده و اخیراً وارد مشارکت اقتصادی جامعی در منطقه شده است. این توافقات که با جاه‌طلبی کمتر از TPP توانمند، به رخ کشورهای کشیده می‌شود که در صدد پیوستن به پیمان آمریکا محور هستند؛ استرالیا، ژاپن، مالزی، ویتنام و کره جنوبی، از جمله این کشورها هستند. در ضمن، اقتصاد و سیاست بین‌المللی به راحتی رها نمی‌شود. ترامپ عموماً هم پیمانان نظامی را بی‌اعتبار می‌نمود و سربازان